

گزارشی از سخنرانی مصطفی ملکیان درباره «اخلاقی زیستن و اجتماعی عمل کردن»

# در خدمت معشوق باش

امیر صبور

موضوع بحث «اخلاقی زیستن و اجتماعی عمل کردن» است. به تعبیر دیگر، توجه دادن به پشت صحنه عمل اجتماعی و انتفات دادن به این نکته که عمل اجتماعی همیشه در زمینه است که معنا دارد و قابل استمرار است. سخنان خود را با بحثی روانشناسی از «کرگور»، فیلسوف و عارف دانمارکی که در زمینه اخلاق و رابطه آن با زیست فردی و جمعی بیان کرده، آغاز می‌کنم. چون این مقدمه کاملاً مورد قبول من است شاید مینای خوبی برای استنتاجات بعدی باشد. کرگور در چند کتاب مهم خود از جمله در کتابی تحت عنوان «خلوص قلب» مطلبی را به این مضمون مطرح کرده است که هر انسان در یکی از سه مرحله زیر در حال زیست است:

- (۱) زیباشناختی
- (۲) اخلاقی
- (۳) دینی

اگر انسانها با دقت کامل به زندگی خود نگاه کنند خود را در حال زیست در یکی از این حالات می‌بینند. آنچه مهم است این است که ما انسانها بفهمیم که در کدام یک از این حالات زندگی می‌کنیم و مهمتر آنکه، آرزوی انتقال از مرحله‌ای به مرحله دیگر در ما پدید آمده و زنده بماند.

۱- مرحله زیبا شناختی

از مرحله اول با تعبیر مختلفی چون مرحله زیبا شناختی، علم‌الجمال، استعسانی و یا ذوقی نام می‌برند. می‌توان گفت، متأسفانه بیشتر انسانها تا آخر عمر در همین مرحله می‌مانند و وارد مراحل دوم و سوم نمی‌شوند. در مرحله اول، اصل حاکم بر زندگی انسان، اصل لذت است. البته این سخن بدان معنا نیست که لذت چیز بدی است. کرگور نیز در باب لذت دآوری منفی نکرده است. هدف اصلی او این است که نشان دهد اگر اصل حاکم بر زندگی انسان، اصل لذت باشد چه پیش خواهد آمد. در واقع او به ما نشان می‌دهد که کسانی که اصل حاکم بر زندگی‌شان اصل لذت است به چه صورتی زندگی خواهند کرد و به چه نتایجی خواهند رسید و چه ناکامی‌هایی خواهند داشت. وقتی در مرحله زیباشناختی به سر می‌برد همه هم و غم او متوجه این امر است که در زندگی هر چه بیشتر کسب لذت کند، این لذت‌ها می‌توانند کاملاً متنوع باشند. مراد از لذت فقط خوردن، آشامیدن، استراحت، خوابیدن، غریزه جنسی، تفریح و مسافرت نیست. بلکه لذت‌هایی که در نظر انسان عادی کوجه و بازار متعالی به حساب می‌آید، آن‌ها هم جزو این مرحله قرار می‌گیرند. لذت‌هایی مانند علم طلبی، کنجکاوی، شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و آرمان‌جویی اجتماعی. این‌ها هم لذت محسوب می‌شوند چرا که انسان را نوعی سیری می‌بخشد.



**انسانی که در مرحله زیباشناختی زندگی می‌کند دلش می‌خواهد در حد توان و با توجه به تمام محدودیت‌هایی که محیط وراثت بر او تحمیل کرده است لذت بیشتری را در وجود خود انبار کند**

انسانی که در مرحله زیباشناختی زندگی می‌کند دلش می‌خواهد در حد توان و با توجه به تمام محدودیت‌هایی که محیط و وراثت بر او تحمیل کرده است لذت بیشتری را در وجود خود انبار کند. در واقع مثل این است که وجود خود را مخزنی می‌داند که باید هر چه بیشتر از لذت پر شود و کمتر از درد و رنج و الم. از این رو است که بن انسان در هر اوضاع و احوالی که در آن قرار می‌گیرد، از این زاویه بدان می‌نگرد که آن وضعیت به چه میزان برای او لذتبخش است و به چه میزان او را از الم دور نگه می‌دارد. اینچنین انسانی در هر وضع و حالی، درست مانند تاجر زندگی می‌کند که توجهش به نوسان قیمت‌ها در بازار و تحولات اقتصادی است تا بتواند در وضعیت جدید بهتر مایور دهد. چنین تاجر فقط درصدد این است که کمتر ببازد و بیشتر ببرد. بنابراین هرگونه چرخش، تغییر مسیر و تغییر موضعی فقط بر این اساس قابل توجیه است که سود بیشتر و زیان کمتری در بر داشته باشد.

انسان لذت‌جو نیز دقیقاً همین‌گونه عمل می‌کند. یعنی فقط و فقط لذت بر او حکم می‌کند که چه عملی را انجام دهد و چه عملی را انجام ندهد؛ چه جایی سخنی بگوید، چه جایی سکوت کند. کجا به فلان عمل دست بزند و کجا از فلان عمل دست بردارد و ... در تمام شؤون زندگی اعم از فردی و جمعی، اعم از اقتصادی یا سیاسی و ... فقط امر سود و زیان مدنظر اوست. از نظر کرگور یک مسئله مهم در این مرحله وجود دارد و آن اینکه کسانی که در مرحله زیبای شناختی زندگی می‌کنند همواره در وضعیت اندوه و حسرت به سر می‌برند. زیرا وعده‌ای که به ایشان داده می‌شود وفا نخواهد شد. یعنی نوعی استمتاع و کامیابی از آن‌ها دریغ خواهد شد. مثال ساده‌ای که کرگور می‌گوید این است: «فرض کنید زنبور عسلی روی یک گل خاص می‌نشیند. اگر این زنبور عسل هیچ گل دیگری نمی‌دید و از وجود هیچ گل دیگری خبر نداشت، تنها بر این گل استقرار پیدا می‌کرد و تا آنجا که از این گل شهد قابل استخراج بود، استفاده می‌کرد، یعنی تمام لذتی را که می‌توانست از این گل ببرد، می‌برد. اما مشکل زنبور عسل این است که به محض اینکه روی گلی که از بویش، مزه‌اش، رنگش و ... از هر چیز دیگری که ما از آن چندان خبردار نیستیم خوشش می‌برد و می‌نشیند و احساس لذت می‌کند ناگهان گل دیگری به چشمش خوش می‌آید. لذت‌انگیزی گل دیگر باعث می‌شود که زنبور عسل یا بلافاصله از روی گل اول بلند شود و بر روی گل دوم بنشیند و یا اگر هم بر گل اول بنشیند، لذتی که از این گل می‌برد به کامش تلخ آید. چون می‌داند که این لذت را به قیمت محروم شدن از دیگر لذت‌ها دارد.»

وقتی انسان احساس کند چیزی که به دست می‌آورد به قیمت از دست دادن چیز یا چیزهای دیگر است، آنگاه از آن

چیزی که در دسترسش است آنچنان که باید و شاید، لذت نمی‌برد. حال فرض کنید زنبور از روی گل اول برخاسته و بر روی گل دوم می‌نشیند. وقتی روی گل دوم می‌نشیند مشککش دو تا می‌شود. یکی آن که گل سوم پیش چشمش می‌آید و دیگر اینکه هنوز خاضره گل اول از ذهن او محو نشده است و به همین دلیل از گل دوم هم لذت نمی‌برد. زیرا زنبور تا آخر عمر در یک سرگردانی است و به تعبیر خود کرکگور در نوعی «اندنم چه کاری» می‌ماند و هیچ گلی چنان که باید و شاید او را کامیاب نمی‌کند. در اینجا مثال دیگری می‌زنم. «استنبسلاووه» یکی از متفکران اروپای شرقی، در مقدمه یکی از رمان‌های خود، مطلب خیلی عمیقی را مطرح کرده که اتفاقاً به طور کامل با موضوعی که در اینجا مطرح شد مرتبط است. از نظر وی رشد تکنولوژی در واقع رشد محرومیت است. تکنولوژی امکانات افراد را در هر لحظه افزایش می‌دهد و این خود باعث می‌شود که هر وقت به یکی از امکانات مشغول می‌شوید تلخ‌کام بمانید.

اما آن زمانی که تکنولوژی رشد نکرده بود انسان‌ها تعداد کارهایی را که در هر لحظه می‌توانستند انجام دهند یا یک کار بوده و یا کارهای بسیار محدود دیگر. طبعاً اگر به آن کار واحد و یا یکی از آن چند کار مشغول می‌شدید متناسب با آن احساس لذت می‌کردید. اما امروز که تکنولوژی رشد کرده، به ما می‌گوید شما می‌توانید اکنون با در اختیار داشتن تکنولوژی در آن واحد پنجاه یا صد و ... حق‌گزینش داشته باشید. هر چه تعداد گزینه‌ها بیشتر شود، آن گزینه‌ای که انتخاب خواهد شد در مقام عمل لذت کمتری در بر خواهد داشت. بدین معنی، رشد تکنولوژی استمتاع بیشتر نیست بلکه رشد محرومیت بیشتر است. این سخن کاملاً با مذاق هر فردی مانند کرکگور سازگار است. وی می‌گوید، کسانی که در مقام زیبایی‌شناسی عمل می‌کنند و اصل حاکم بر زندگی‌شان اصل لذت است، بیشتر دچار آلوده و حسرت می‌شوند. زیرا لذت‌هایی که انسان می‌تواند در زندگی در اختیار داشته باشد خیلی فراوان است ولی در هر لحظه چاره‌ای جز این نیست که فقط از یکی از این لذت‌ها می‌تواند بهره‌مند گردد. مشکل دومی که از نظر کرکگور برای انسان لذت‌گرا به وجود می‌آید این است که لذت‌ها پایان ننازد و انسان هیچگاه از لذت سیراب نمی‌شود. این است که به گفته کرکگور کسانی که در این مرحله زندگی می‌کنند بائامال تلخ‌کامند. این مرحله وعده‌اش لذت بود اما نتیجه‌اش جز رنج نخواهد بود. در این مرحله وعده‌ای عمل نشده وجود دارد. به همین دلیل کسانی که تا آخر عمرشان در این مرحله زندگی می‌کنند هر چه بیشتر به پایان عمر نزدیکتر می‌شوند تلخ‌کام‌تر هستند چون احساس می‌کنند در نهایت بازنده شده‌اند و آن چیزی را که گمان می‌کردند می‌برند، نبرده‌اند و به خاطر بردن، بسا کارها که کرده بودند و بسا کارها که نکرده بودند.

## ۲ - مرحله اخلاقی

کرکگور معتقد است که راه دومی هم وجود دارد و آن این که ما از مرحله زیباشناختی به مرحله اخلاقی وارد شویم. البته شکی نیست که وارد شدن به مرحله اخلاقی، عملی نیست که با یک تصمیم‌گیری ساده بتوان انجام داد. این مرحله، مرحله‌ای است که مبادی و مقدمات خیلی فراوانی لازم دارد و البته من هم در اینجا در مقام احصای آن‌ها نیستم. در مرحله اخلاقی، لذت اصل بر انسان نیست، بلکه یک سلسله اصول و مبانی بر زندگی انسان حاکم است. یعنی کسی که در مرحله اخلاقی زندگی می‌کند، کسی است که می‌گوید من در زندگی فردی، در زندگی جمعی، در خلوت، در جلوت، در غم، در شادی، اصلاً به این فکر نیستم که لذتی عایدم شود یا الم و رنجی از من دور. این انسان اصلاً در فکر لذت و الم نیست. فقط در این اندیشه است که یک سلسله اصول را به هیچ قیمتی از دست ندهد. اگر این اصول در لذت است، لذت را از دست ندهد و اگر در الم است، الم را از دست ندهد. یعنی اگر من در آن مرحله باشم می‌خواهم چنان زندگی کنم که یک سلسله مبانی و اصول عملاً در زیر پای من لگدمال نشود. وقتی این اصول در نظر من محفوظ می‌مانند، دیگر هر چه پیش آید، گو پیش آید، هر چه هست، گو باشم. آن‌ها مهم نیست و مرا از آن‌ها باکی نیست. فقط مسئله بر سر این است که اصول من از بین نروند. برای کسانی که در مرحله اخلاقی به سر می‌برند، این اصول، اصولی واحد نیستند. ممکن است من اصولی برای خود مقرر کرده باشم و شما اصولی دیگر را برای خود. ممکن است من یک اصل برای زندگی خود مقرر کنم و شما دو اصل. حتی این نکته نیز مورد بحث نیست که این اصول را از کجا می‌آوریم. ممکن است من این اصول را از پیش خود وضع کنم یا از کسی که نهایت اطمینان را به او دارم. البته از نظر کرکگور آنچه ارزشمند است این است که من این اصول را برای خود وضع می‌کنم. در واقع منظور این است که من در وضع این اصول فعال باشم نه منفعل، و کنش‌پذیری و تقلید از دیگران نداشته باشم. اما به هر حال این‌ها مورد بحث نیست، بلکه مهم این است که من یک سلسله اصول را زیر پا نگذارم. ما با این بحث که بهتر است چه اصلی بر زندگی یک انسان اخلاقی حاکم باشد فعلاً کاری نداریم.

بحث اصلی این است که اخلاقی زیستن، متعالی‌تر از زیستن زیباشناسانه است. هنگامی که به این صورت زندگی کنیم، زندگی ما از یک صورت متفاوتی برخوردار خواهد بود و مثالی که به نظر می‌آید برای این بحث نافع باشد این است که فرض کنید که من پنج کیلو پیاز خریده و در حال رفتن به سوی خانه هستم. در راه، یک سلسله حوادث برای من پیش

می‌آید و من در این حوادث به گونه‌ای واکنش نشان می‌دهم که متوجه هستم چیزی که در دست دارم پیاز است. مثلاً اگر کسی در بین راه به من اهانت کرد، از واکنش‌های خشمگینانه نشان دادن باکی ندارم. اگر کسی به من تهنه زد، ممکن است برگردم و نسبت به او پرخاش کنم. اگر دوچرخه‌سواری با سرعت می‌آید ممکن است برای اینکه به او نشان دهم سرعتش زیاد است. به منظور متوقف کردنش جلویش هم بایستم. در واقع من با توجه به اینکه آنچه در دستم پیاز است اینگونه واکنش نشان می‌دهم. اما در نظر بگیرید به جای پیاز، در دست من بلور ظریف، گران‌قیمت و بسیار شکننده‌ای باشد. در اینجا خواهید دید که واکنش‌های من بسیار متفاوت است. اگر کسی تهنه بزند، بدون اینکه پرخاشی کنم به راه خود ادامه می‌دهم یا اگر دیدم دوچرخه‌ای با سرعت می‌آید به جای اعتراض به سرعت فراوان او، خود را سریع کنار می‌کنم. حتی اگر کسی به من فحش داد، من ناشنیده می‌گیرم. چون می‌دانم اگر قرار باشد فحش را شنیده بگیرم و واکنش مناسب نشان دهم، ممکن است با او دست به گریبان شوم و در این بین هر چیزی عاید من شود ولی یک چیز مسلم است و آن اینکه بلور خواهد شکست. پس می‌بینید که من به یک نحوه خاصی زندگی می‌کنم. زندگی همراه با احتیاط. به معنای دقیق کلمه همراه با «مراقبت». مراقبت در اصل، در زبان عرفانی ما به همین معنا بوده است. یعنی هنگامی که من مراقبت می‌کنم، در حال حفظ چیزی هستم و می‌خواهم آن را محفوظ نگه دارم. به تعبیر کرکگور، با مراقبت رنج‌ها نه تنها فراموش خواهند شد بلکه بالاتر از همه این‌ها نوعی دگرگونی و تغییر ماهیت پیدا می‌کنند و تبدیل به لذت می‌شوند. این مرحله دوم است که در آن به جای لذت، حفظ اصول، حاکم بر زندگی است.

## ۳ - مرحله دینی

کرکگور معتقد بود که مرحله‌ای از این بالاتر هم وجود دارد و آن مرحله دینی است. به نظر کرکگور در مرحله دینی نه اصول بر انسان حاکم است و نه لذت، بلکه در آن مرحله فقط عشق بر انسان حاکم است و چون عشق بر انسان حاکم است، هیبت و احتشام و عزت، جمال و جلال معشوق بر زندگی انسان حکومت می‌کند. هر چه این جمال و جلال اقتضا کند، شخص به موجب آن رفتار می‌کند. کرکگور در کتاب «ترس و لرز» می‌گوید: «شما در باب مأمور شدن حضرت ابراهیم برای کشتن فرزند خود چه می‌گویید؟ در تورات آمده است که حضرت ابراهیم (ع) مأمور شد فرزند خود را بکشد. در قرآن هم به این داستان اشاراتی هست که ابراهیم مأمور ذبح فرزند خود شد. کرکگور می‌گوید: آیا تاکنون شما هیچ‌وقت فکر





کرده‌اید که چرا حضرت ابراهیم (ع) سؤال نکرد که خدایا من به چه گناهی فرزندم را بکشم؟ فرزندم چه کرده که مستوجب قتل است؟ مگر می‌توان قبل از جنایت و اصلاً بدون جنایت یک فرد را قصاص کرد؟ از سوی دیگر کرگور می‌گوید که در دل اسحاق و به تعبیر ما اسماعیل این نگذاشت که چرا باید کشته شوم؟ مگر چه گناهی کرده‌ام؟ گناه من این است که پدرم می‌خواهد به خدا نزدیک شود. چه منطقی بر این جریان حاکم است؟

کرگور به خصوص در کتاب «تیرس و لرزه» که موضوع اصلی کتاب در این باب است و در کتاب دیگری تحت عنوان «بیماری تادم مرگ» به این نکته اشاره می‌کند که ابراهیم و اسماعیل از عرصه اخلاقی بالاتر آمده‌اند. کسی که می‌گوید مگر می‌توان قبل از جنایت قصاص کرد، چنین فردی در مرحله اخلاقی زندگی می‌کند. اما کسی که فقط در خدمت معشوق زندگی می‌کند، سخن معشوق برای او بالاتر از اخلاق است. البته مراد او از معشوق در این بحث یک معشوق آسمانی و منکوتی است. دلیل اینکه هیچ اعتراضی در ذهن و ضمیر حضرت ابراهیم و اسماعیل جوانه نمی‌زند به خاطر این است که این‌ها از این مرجع (اخلاقی) فراتر رفتند و در عشق، رضای معشوق اصل حاکم بر زندگی آنان است. در واقع شخص (عاشق) می‌خواهد لبخندی بر لب معشوق بنشاند. حتی در عشق‌های زمینی هم این چنین است. آدمی در عشق زمینی هم وقتی که در مرحله عشق زندگی می‌کند، رضایت معشوق برای او از هر چیز دیگری ارزشمندتر است. وقتی لبخند معشوق را می‌بیند در واقع اجر همه زحمات، محرومیت‌ها و ناپسامانی‌هایی را که تجربه می‌کند، می‌گیرد. نکته مهم آن است که هر یک از ما اگر در مرحله زیبایی‌شناختی زندگی می‌کنیم باید به مرحله اخلاقی راه پیدا کنیم. البته نه برای پاداش آخرت و نه برای بهشت و جهنم. همیشه باید یک سلسله اصول بر زندگی اجتماعی ما (خواه در بعد اقتصادی و خواه در بعد سیاسی و خواه در بعد فرهنگی آن) حاکم باشد. حتی اگر قبول آن اصول، با تحمل درد و رنج همراه باشد. درد و رنج‌های زندگی سه ویژگی دارند: ۱- پایان‌ناپذیرند ۲- استثنائاً پذیرند ۳- کلی و تعمیم‌پذیرند. درد و رنج‌ها با این سه ویژگی که دارند در عین حال می‌توانند قابل تحمل باشند، حتی از این بالاتر، می‌توانند به نوعی رضایت باطنی تبدیل شوند و آن وقتی است که انسان احساس کند در وری تمام کرد و غبارها تمام این فراز و نشیب‌ها می‌تواند این بلور خود را به مقصد رساند و از اصول خود مراقبت کند. این نکته قابل توجه است که ما باید بتوانیم درد و رنج را تحمل کنیم زیرا زندگی ما قرین درد و رنج است. ما در هر کشوری که زندگی کنیم بی‌عدالتی خواهیم دید با هر نظامی که حاکم باشد، چه نظام جمهوری اسلامی باشد، چه نظام سوسیالیستی و چه لیبرالیستی. به هر حال، حکومت و جامعه هیچگاه از یک سلسله امور خالی نخواهد بود که البته باید سعی کنیم این ناپسامانی‌ها و کجی‌ها را تقلیل دهیم، ولی در عین حال باید واقع‌بین باشیم تا فریب یک اروپا و مدینه فاضله را نخوریم و گمان نکنیم که یک چنین مدینه فاضله‌ای بر روی زمین پیدا آمدنی است. باید بدانیم که تا انسان زیست می‌کند جامعه بدون ظلم پدید نخواهد آمد؛ چون جامعه بدون ظلم پدیدار نمی‌شود، طبعاً جامعه بدون درد و رنج هم نخواهیم داشت. اما آن اصول چیست؟

### چهار اصلی که به زندگی معنا می‌دهد

اصل اول: سازگاری بین آرا و نظرات

ما به عنوان کسانی که در واقع شأن دانش‌پژوهی داریم و جامعه هم این کارکرد را از ما بیشتر انتظار دارد، باید بخشی از اصول اخلاقی مان را به تفکر معطوف کنیم. گاهی اصول اخلاقی به اعمال ما معطوف می‌شود و گاهی بر عواطف و احساسات ما و گاهی هم بر عقیده و تفکر ما. من در اینجا مورد سوم را بیشتر مورد تأکید قرار می‌دهم. خوب است بر اعمال مان و عواطف و احساساتمان یک سلسله اصول اخلاقی حاکمیت داشته باشند. البته من این اصول اخلاقی را اصلاً از دین و مذهب نمی‌گیرم. زیرا ممکن است من مخاطبانی داشته باشم که دین و مذهبی نداشته باشند و دیگر اینکه اصول اخلاقی مبتنی بر دین و مذهب دارای یکسری پیش‌فرض‌های متافیزیکی خیلی سهمگین هستند که این پیش‌فرض‌ها در غالب موارد قابل اثبات «آپژکتیو» (عینی) و همگان‌پذیر نیستند. به این لحاظ نمی‌توان در هر جا به دین و مذهب متمسک شد. یکی از این اصولی که به نظر می‌رسد بتواند بر عقیده ما حاکمیت داشته باشد این اصل است که ما در کل زندگی فکری و عقیدتی خود همیشه باید این دل‌نگرانی را داشته باشیم که آیا در تفکر ما هماهنگی (consistency) وجود دارد یا نه؟ آیا آرا و نظرات من با هم سازگارند، یا من یک بام و دو هوا در عقیده و عمل هستم. به نظر من، بزرگترین علامت انسانیت آن است که نوعی سازگاری بین آرا و نظریات انسان وجود داشته باشد. انسان نمی‌تواند در یک جا به گونه‌ای بیندیشد و در جایی دیگر، گونه‌ای دیگر که مطلقاً بین این دو گونه اندیشه ناسازگاری وجود داشته باشد. ممکن است الان بسیاری از عناصر فکری بعضی از ما مبتنی بر عناصر فکری مدرن باشد و چه بسا در میان ما کسانی باشند که واقعا بعضی از عناصر فکری آنها پسامدرن است. خوب این‌ها با هم ناسازگارند. عرصه فکر مانند بساط میوه‌فروشی نیست که هر میوه‌ای خواستید انتخاب کنید و هیچ کس هم، به شما

اعتراض نکند. البته انسان می‌تواند دارای نوعی نظام التقاطی در فکرش باشد، اما به این شرط که اجزای این نظام التقاطی با هم سازگار باشند. انصافاً در بسیاری از موارد میان ذهن و ضمیر خود این سازگاری را به وجود نیاورده‌ایم. یعنی فکرمان دارای اجزای بی‌است که با هم سازگار نیستند. ما هم سستی هستیم. هم مدرن و هم پست‌مدرن. در واقع، ما در بسیاری از این مبادی فقط به اتکا به مغالطه منطقی توانسته‌ایم بمانیم.

### اصل دوم: دوری از تقلید

اصل دومی که به نظر من در میان ما کم وجود دارد این است که ما به ندرت می‌اندیشیم و هنوز در مرحله تقلید هستیم. به طور مثال عوام‌الناس ما از یک روحانی که پشت سر او نماز می‌گذارند تقلید می‌کنند و ما «دانشگاهیان» ممکن است از یک روحانی دانشمندتر، انصافاً ما در این جهت به بلوغ فکری نرسیده‌ایم و عموماً اهل تقلید و تلقین‌پذیری هستیم. در واقع رفتار ما مثل کسی است که تحت تأثیر تبلیغات کالاها قرار می‌گیرند. در واقع اولین کسی که بتواند در ما تلقین‌پذیری جدی ایجاد کند ما متاع او را می‌خریم. به نظر من کمال و علو قدم ما دانشجویان در این است که از تقلید بیرون آییم و قدر و وزن منطقی هر سخن را بسنجیم.

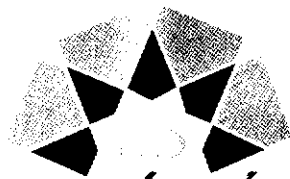
### اصل سوم: وداع با تعصب

اصل سومی که آن نیز خیلی مهم است، این است که ما باید بتوانیم خودمان را در جای دیگران قرار دهیم و به جای دیگران فکر کنیم. اگر آدمی نتواند خود را در جای دیگران برار دهد و به جای دیگران فکر کند، کارش به تعصب می‌کشد. متعصب کسی است که از یک دریچه به عالم نگاه می‌کند ولی نمی‌تواند از پشت دیگر پنجره‌ها به عالم نگاه ندارد. اگر کسی فکر کند برای نگاه به عالم فقط یک پنجره وجود دارد، خواه ناخواه او متعصب است و یک فرد اگر بخواهد متعصب نباشد باید بتواند خودش را از دریچه‌ای به دریچه دیگر منتقل کند. وقتی منظر عوض شد می‌فهمد که دنیا گونه‌ای دیگر نیز هست. تعصب فقط و فقط ناشی از این است که آدم نمی‌تواند پایش را از کفش خویش بیرون آورد و در کفش دیگری بگذارد. یک ضرب‌المثل جانب انگلیسی می‌گوید «یک بار هم پایت را در داخل کفش من کن». یک بار هم جای من بیا، از دیدگاه من به عالم نگاه کن. به تعبیر کانت خوب است ما گاهی به جای دیگران فکر کنیم. نه برای این که فکرمان را به آن‌ها القا کنیم و آن‌ها را مقلد خود سازیم، بلکه برای این که ببینیم عالم در نظر دیگران چگونه است. البته این نحوه عمل یک تیپ ایده‌آل است. امروزه در جامعه، ما بیشترین رنج را از ناحیه افراد متعصبی می‌بریم که فقط از منظر خودشان به این عالم نگاه می‌کنند و اصلاً تصور نمی‌کنند که منظر دیگری وجود داشته باشد. تعصب داشتن فرق نمی‌کند که پنجره من، مدرن باشد و آن پنجره دیگر، سستی. اگر فرد مدرن هم حاضر نباشد از پنجره سستی به عالم نگاه کند، این فرد هم در مدرن بودن خودش تعصب دارد. همچنان که سستی‌ان چون نمی‌توانند از پنجره مدرن‌یزم به عالم نگاه کنند، در سستی بودن خود متعصب هستند. پستی از فواید جدی مطالعه کتاب‌های مختلف این است که اگر خودتان هم نمی‌توانید پنجره‌ای به روی عالم بکشید حداقل اگر کسی شما را دعوت کرد تا از طریق کتابش و از پنجره او به عالم نگاه کنید، او را لبیک می‌گویید. که البته متأسفانه این هم در میان ما نیست.

### اصل چهارم: عقل و آزادی

من بر این نکته تأکید دارم که «خشونت‌طلبان» می‌خواهند یک وجه بزرگ انسانیت ما را له کنند و آن وجه، آزادی ما است. انسانیت دو بعد بیشتر ندارد و خشونت‌طلبان می‌خواهند بعد آزادی ما را از ما بگیرند. از سویی دیگر نیز کسانی هستند که می‌خواهند وجه دیگر از انسانیتمان را از بین ببرند. آنها «الفاظان» هستند. این‌ها سخنرانانی هستند که فقط کلی‌گویی می‌کنند و سخنان کنیسه‌ای می‌گویند. این‌ها می‌خواهند عقلانیتمان را از بین ببرند. به همین دلیل است که خشونت‌طلبان بزرگ تاریخ معمولاً سخنرانان قهاری بوده‌اند. انسانیت ما فقط به «آزادی» و «عقلانیت» ماست. اگر بخواهیم انسانی را دست‌آموز خود کنیم اول باید انسانیتش را از او بگیریم. با خشونت، روح آزادی را در او خرد می‌کنیم و با کلی‌گویی و کلیشه‌پردازی و سخنان مبهم وجه عقلانیتش را در محاق می‌بریم. انسانی که آزادی و عقلانیتش را از او بگیرند، واقعا یک حیوان دست‌آموز می‌شود. در تاریخ افرادی چون هیتلر و لنین را می‌بینید که سخنرانان قهار و قوی بودند. هیتلر تقریباً تا زمانی که جنگ شروع نشده بود و در سال‌های جنگ، دستور داده بود که هیچ‌وقت سخنرانی‌هایش را در روزنامه‌های صبح چاپ نکنند و صبح‌ها نیز از رادیو پخش نشود.

استدلالش - که البته بعداً معلوم شد- این بود که می‌گفت مردم صبح‌ها ذهن‌های خیلی تند و تیز دارند و هر سخنی که من می‌گویم، به دنبال دلیلش هستند. اما هنگام عصر ذهن‌ها در اثر کار روزانه خسته و فرسوده می‌شود و حالت اسفنجی به خود می‌گیرد و دیگر اصلاً فکر نمی‌کنند که مغالطه کرده‌ام. به نظر من انتظار اخلاقی معقولی که می‌شود زبانه‌زنی روشنفکر داشت این است که از کلی‌گویی و مبهم‌گویی دست بردارد و ادعاهای بلاذلیل را مطرح نکند.



مؤسسه گفت و گوی ادیان  
Institute for Interreligious Dialogue

## فرم اشتراک

### دوماهنامه اخبار ادیان

نام و نام خانوادگی / موسسه :  
سن : شغل / نوع فعالیت :  
نشانی :  
تحصیلات :  
کد پستی :  
تلفن :  
تا شماره :  
صندوق پستی :  
شماره های درخواستی : از شماره  
تعداد درخواستی از هر شماره :

- حق اشتراک سالیانه ماهنامه ( برای ۶ شماره): ۶۰۰۰ تومان  
- شماره حساب جاری ۹۸۰۶۱۸۵۱ بانک تجارت، شعبه افریقا کد ۳۰  
به نام " مؤسسه گفت و گوی ادیان " پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

لطفاً اصل فیش پرداختی را به همراه درخواست اشتراک به دفتر ماهنامه به نشانی : تهران،  
خیابان ولی عصر، روبه روی جام جم، خیابان طاهری، شماره ۲۸ ارسال فرمایید.  
صندوق پستی: ۵۹۳۴-۱۵۷۸۵ تلفن: ۲۲۰۴۰۳۴۰ : ۲۲۰۵۳۳۵۵ نمابر:  
هزینه ارسال به عهده " ماهنامه اخبار ادیان " است.